

پوری‌پدیا PouriPedia

سگی بگذار سرنگ بردار



پوریا عالمی

سگ موجودی است که هوای انسان را در طول تاریخ داشته است.

یکی از سگ‌هایی که در تاریخ نقش بسزا و مهمی داشته است، سگ اصحاب کهف است.

سگ و سرنگ

مولوی، از دانشمندان قرن هفتم هجری، بسیار احساساتی و رمانتیک بود و مشخص است هرگز از خانه خارج نشده و ندیده بود مردم با هم دقیقاً چه‌کار می‌کنند، چون در شعری گفته است: «سگی بگذار ما هم مردمانیم…»

مولوی خیر نداشت ۸۰۰،۷۰۰ سال بعد با تزریق سرنگ اسید به جان سگ می‌افتد تا سگ بدبخت را بکشند، حتی با اینکه مسئولان شهری و شهرداری شیراز از گفت‌وگو با خبرگزاری ایسنا این موضوع را تکذیب کرده باشند ولی به‌رحال فیلمش را که –متأسفانه – ما دیدیم.

مولوی دیشب به خواب ما آمد و گفت شعر من را این‌طور تصحیح بفرما: «اگر راست می‌گویی سگی بگذار سرنگ اسید را بردار داش…»

ضرب‌المثل‌های امروزی

قدیم می‌گفتند طرف از سگ هم کمتر است. الان می‌گویند، اصلاً نمی‌گویند، چون کم یا زیاد سگی در خیابان نمانده است.

قدیم می‌گفتند طرف مثل سگ هفت‌تا جان دارد. الان دانشمندان جوان ما ثابت کرده‌اند اگر سرنگ اسید به سگ بدبخت تزریق کنی، جانی برایش نمی‌ماند، هفت تا جان که شوخی است. قدیم می‌گفتند فلان چیز سگ‌خور شد. الان سگ بدبخت را چیزخور می‌کنند.

قدیم می‌گفتند طرف چشم‌هاش سگ دارد. الان وقتی کسی به سگ سرنگ اسید تزریق می‌کند حتماً عاشق کسی هم بشود، چشم طرف را درمی‌آورد. قدیم می‌گفتند سگ در خانه صاحبش شیر است و پارس می‌کند، الان کاری می‌کنند سگ وسط خیابان علیل و بدبخت بشود و وزه بکشد.

قدیم می‌گفتند سگ‌ها پا به پستانه‌اند و سگ‌ها را باز کرده‌اند. الان خوشبختانه هم سگ‌ها باز است، هم سرنگ‌ها آماده و سگ بدبخت باید پا به فرار بگذارد. قدیم می‌گفتند وضع طوری است که سگ صاحبش را نمی‌شناسد. الان سگ صاحبش را هم بشناسد خودش را می‌زند به آن راه که مشکلی برای صاحبش پیش نیاید.

قدیم می‌گفتند طرف مثل سگ پشیمان شده است. ما الان می‌گوییم کاش قبل از اینکه سگ بدبخت زبان بسته را بخواهند نفله کنند و قبل از اینکه سرنگ اسید را به تن سگ فروکنند، مثل سگ پشیمان شوند.

قدیم می‌گفتند سگ نبود چخش کنیم، گربه نبود پیشش کنیم. باید بود آمد و رفت، من چه کنم. الان چیزی نمی‌گویند. بغض می‌کنند و از خجالت می‌روند توی افق کم می‌شوند.

پیشنهاد

اهدای قلم طلایی

● **ایسنا:** انجمن دفاع از آزادی مطبوعات اسمال نیز به‌منظور ارج‌نهادن شخصیت‌های مدافع آزادی بیان و آزادی مطبوعات، نامزد دریافت جایزه قلم طلایی را در روز جهانی «آزادی مطبوعات» معرفی می‌کند. انجمن دفاع از آزادی مطبوعات برای انتخاب نامزد دریافت جایزه قلم طلایی سال ۹۳، از متخصصان، صاحب‌نظران، دانشگاهیان، اندیشمندان و همه فعالان مدنی درخواست کرده است نامزدهای شایسته مورد نظر خود را برای دریافت جایزه قلم طلایی تا ششم اردیبهشت به آدرس cpj.freedom@cpj.org معرفی کنند. تلاش مستمر در راستای بهبود شرایط آزادی مطبوعات، آزادی بیان و رسانه، ترویج دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌ها با اندیشه آزادی، توسعه مفاهیم آزادی، انجام‌دادن اقدام زیان‌بار علیه آزادی بیان، تسامح در برخورد با رسانه‌ها، مخالفت با خف‌سوت و ترویج فرهنگ صلح و گفت‌وگو، تلاش در راستای توسعه و تثبیت کرامت انسانی و پیش‌برد اهداف حقوق‌بشری، تحمل رسانه، نقد و انتقاد و پرهیز از شکایت علیه رسانه‌ها و مطبوعات، از جمله شاخص‌های دریافت این جایزه است.

فراخوان جایزه «نلسون ماندلا»

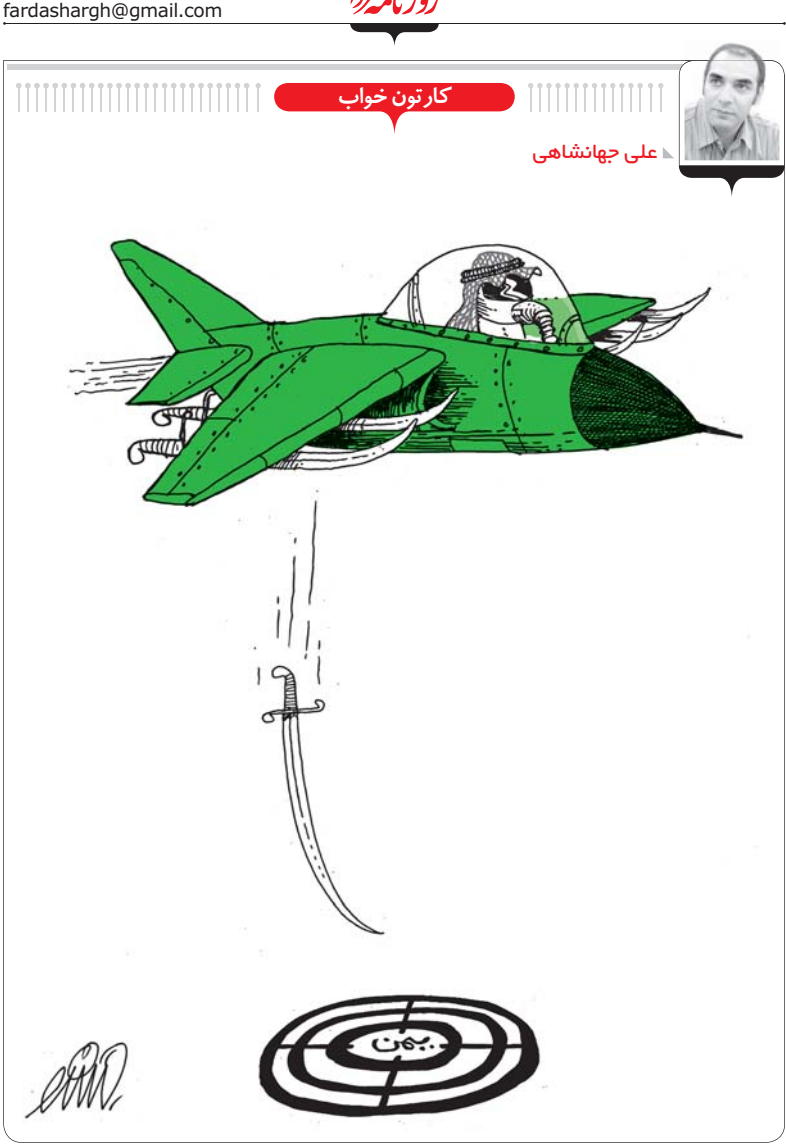
● **شرق:** فراخوان جهانی برای معرفی نامزدهای نخستین جایزه نلسون ماندلای سازمان‌ملل‌متحد در مقر سازمان‌ملل‌متحد در شهر نیویورک اعلام شد. این جایزه دستاوردهای افرادی را ارج می‌نهد که زندگی خود را وقف خدمت به بشریت در زمینه ارتقای آشتی و هم‌بستگی اجتماعی، همچنین توسعه جوامع براساس اصول و اهداف سازمان‌ملل‌متحد کرده‌اند. این یاداش هر پنج سال یک‌بار به یک مرد و یک زن ادا خواهد شد که ساکن یک منطقه جغرافیایی نباشند. مهلت ارسال معرفی نامزدها به زبان انگلیسی تا تاریخ ۱۸ می ۲۰۱۵ به آدرس: mandelaprizе@un.org. مهلت ارسال معرفی برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توان به آدرس mandeladay/prize@un.org مراجعه کرد.

شرق

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۹۴ • ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۴۳۶ • ۱۶ آوریل ۲۰۱۵ • سال دوازدهم • شماره ۲۲۷۷ • ۲۰ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۴ • اذان مغرب ۱۹:۵۷ • اذان صبح فردا ۵:۰۱ • طلوع آفتاب ۶:۰۳

روزنامه‌فردا



کارتون خواب

علی جهانشاهی

اتفاق فردا

به بهانه ۲۹ فروردین؛ روز ارتش

مهراب قاسم خانی: ارتش اهل شوخی نیست

شرق : به بهانه ۲۹ فروردین و روز ارتش، مهراب قاسم خانی، به‌عنوان نویسنده سریال‌های تلویزیونی به بررسی چگونگی شخصیت‌پردازی افراد ارتش، نیروهای انتظامی و سربازان می‌پردازد.

کاشما تابه‌حال برای نگارش چند فیلم‌نامه با سازمان‌های نظامی در ارتباط بوده‌اید.

فعالیت در تلویزیون باعث شده که در چندپروژه با نیروی انتظامی به‌عنوان یک نیروی نظامی همکاری داشته باشم اما واقعیتش این است که از این همکاری تا حدودی پشیمان هم هستم. به‌طورکلی یک نگاه بی‌اعتمادی در این پروژه‌ها وجود دارد؛ آنها فکر می‌کنند نویسنده‌ای که قرار است از پلیس، نیروی انتظامی یا شخصیت‌هایی که در این مجموعه‌ها فعالیت می‌کنند بنویسند، در حقیقت آمده تا به سازمان آنها ضربه بزند. درحالی‌که هیچ‌کس چنین چیزی نمی‌خواهد! **در این همکاری‌ها هم انگار دو نوع نگاه هست.** بله، یک وقت‌هایی هست که آنها خودشان یک پیشنهاد سفارشی دارند و معمولاً کارکترهای چنین متنی، سفارشی و غیرقابل‌باور می‌شوند اما زمانی هم هست که فیلم‌نامه به‌دلیل حضور پلیس، نیازمند مشاوره با نیروی انتظامی است، در چنین شرایطی معمولاً میزان سفارش‌ها کل‌درشت است و کم پیش می‌آید که به متن ضربه نخورد.

کآ در مورد ارتش و سربازی چطور؟

آن‌طور که من شنیده‌ام، ارتش تمایل چندانی به سرمایه‌گذاری در این بخش‌های هنری و فرهنگی ندارد، کم پیش آمده که ارتش برای ساخت یک سریال یا فیلم که کمی نگاه کمیک داشته، وارد شده باشد. ارتش اهل شوخی نیست و سفارشی هم طبیعتاً نباید داشته باشد. پس معمولاً فیلم‌هایی که با مضمون ارتش ساخته می‌شود، عموماً حالت جنگی به خود پیدا کرده و مخاطبان خاص خودش را دارد

چرا چنین تعاملی بین ارتش و سازندگان نیست؟ اگر تعاملی هم بوده، بسیار محدود بوده است. یادمان نرود ما ارتشی داریم که در جنگ‌تحمیلی سختی‌های زیادی متحمل شده و قهرمان‌هایی دارد که اگر به‌صورت واقعی به مردم نشان داده شوند، در جامعه جایگاه خوبی پیدا خواهند کرد اما مهم این است ؛ مردم شخصیت‌هایی را دوست می‌دارند که بتوانند باورش‌ان کنند. اما متأسفانه این اعتماد و اطمینان به گروه‌های تولید وجود ندارد و رابطه‌ها «ما» و «شما» وجود دارد.

سروش حبیبی

سال‌ها پیش سیمین بهبهانی، دوست عزیز من و همسرم ایران، سفر کوتاهی به فرانسه کرده و لذت میزبانی خود را به ما بخشیده بود. سیمین، این بزرگ‌بانوی شعر فارسی را همه می‌شناسیم. خورشید آسمان ادب بود؛ خورشیدی که دل ما را روشن می‌کرد و گرم می‌داشت. صد دریغ که رفت، ولی یادش همیشه برای ایرانیان زنده خواهد بود. باری میهمان ما بود و مسلم است دوستدارانش میل بسیار داشتند دورش جمع شوند. یک‌روز سرژ استپانیان را، که او نیز نیازی به معرفی ندارد، به‌اتفاق چندنفر از دوستان دیگر با همسرانشان برای دیدار سیمین به منزلمان دعوت کرده بودیم. سرژ تلفن کرد و خبر داد که میهمان دیگری را هم که می‌خواهد مرا ببیند با خود می‌آورد. اما هرچه کردم حاضر نشد اسمش را فاش کند. گفت خودت خواهی دید. البته گفتم دوست تو دوست من است و خانه من هم خانه خودت. قدمش روی چشم. باری ساعت هفت آمدند و این دوست ناشناس شاهرخ مسکوب بود. سیمین از دیدن این مشتاقانش بسیار خوشحال شد. با مسکوب روبروسی و جاق‌سلامتی کردیم. او، که علاوه‌بر زبان فرانسه و انگلیسی به زبان آلمانی هم تسلط بسیار داشت، هنوز ننشسته شروع کرد بابت کتاب نارتسیس و گلدموند. اثر بزرگ هرمان هسه، که من چندین‌سال پیش از انقلاب ترجمه کرده بودم به من تبریک‌گفتن و از آن تعریف‌کردن و من از اینکه او آن را خوانده و پسندیده، بسیار خوشحال شدم. تعریف مسکوب کم چیزی نبود. همان‌طور که گفتم اول‌بار بود که از نزدیک شاهرخ را می‌دیدم. وقتی جوان بودم و آثارش را می‌خواندم، هرگز تصور نمی‌کردم که روزی از نزدیک با او آشنا شوم و میزبانش باشم. اول‌بار با نام او به‌مناسبت میزگردی که سال‌ها پیش در همان دوران جوانی من، به پیشنهاد دوست داشمندم نجف دریابندری از طرف مؤسسه انتشارات فرانکلین با شرکت دوست و ناصر پاکدامن، که امیدوارم عمرشان دراز باشد و زنده‌یادان مهرداد بهار و کریم امامی و امیرحسین جهان‌بگلو و چندنفر دیگر از بزرگان ادب آن‌روز و البته خود مسکوب در منزل نجف تشکیل و شرح آن در مجله کتاب امروز چاپ شده بود، آشنا شده بودم. اینها به‌مناسبت «شوگ سیاوش» و «مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار» شاهرخ برای بحث در اطراف آنها دور این میزگرد آمده بودند. من این کتاب‌ها را خوانده بودم و مشتاق بودم که روزی با خود شاهرخ آشنا شوم، زیرا مثل بسیاری از ایرانیان به مطالعه جدی شاهنامه اشتیاقی بسیار داشتم. باری می‌توانید تصور کنید که از این نعمت نامنظرن چقدر خوشحال

خلط مبحث

هیچ‌جا نمی‌خوام باشم جز اینجا

پدیده‌ای در این دو، سه‌سال شایع و عمومی شده: همه به ما می‌گویند فرهیخته، رقابت شدیدی در جریان است. روابط‌عمومی‌ها ایمیل‌های خود را با فرهیخته گرامی شروع

می‌کنند، در شهر کتاب مرکزی به «فرهیختگان گرامی» توصیه می‌کنند که در خرید دقت کنند؛ چون کالای فروخته‌شده پس گرفته یا تعویض نمی‌شود، در نوشت‌افزارفروشی از «فرهیختگان گرامی» می‌خواهند به وسایل داخل ویرتین دست نزنند. روزنامه فرهیختگان در تبلیغ سالنامه‌اش به ما وعده می‌دهد که «در تعطیلات فرهیخته‌تر شویم». راست‌راست راه می‌رویم و عنوان و نشان می‌گیریم. باید خوشحال باشیم که لباس یک‌دستی تن همه‌ما می‌کنند، یکی را برتر از دیگری نمی‌بینند و همه را برابر می‌دانند. در این راه چه کاری آسان‌تر و بی‌دردس‌تر از اینکه کلمه‌ها را از معنی تهی کرد و جای معنی نویشان پشم شیشه ریخت؟ بعضی برای مسخره‌کردن ما، تا دیدند در کاری که می‌کنیم از غریزه فاصله گرفته‌ایم، برچسب روشنفکر بهمان می‌چسانند که برگردیم پیش خودشان و هم‌زمان عده‌ای دیگر تا زانو خم می‌شوند و نشان فرهیختگی را در سینی تعارف‌مان می‌کنند. حتی لازم نیست تلاش کرد یا به قید قرعه انتخاب شد و شانس و بدشانسی را دخالت داد، به محض اینکه از در شهر کتاب تو رفتی، فرهیخته‌ای که به محض اینکه در اتوبوس شروع کردی به ورق‌زدن کتابی که خریده‌ای، صدای کسی را می‌شنوی که می‌گوید روشنفکر خانوم، می‌شه برید کنار منم بشینم؟ همچنان در تاکسی استاد و دکتر خطاب‌مان می‌کنند و این خطاب رگ‌های از طنز و تحقیر هم در خود دارد، اما این عنوان تازه، فرهیخته، اصلاً شوخی نمی‌کند. حتا ممکن است مدارک فرهیختگی هرکدام را ما هم پیششان باشد، که اگر رفیقم اعتراض کردیم و گفتیم شما از کجا می‌دانید؟ یک پرونده قطور از کتبو بیرون بکشند و بگذارند جلویمان و ما با ورق‌زدنش مدام بیرسم چطور تا حالا خودم متوجه نشده بودم؟ اشک شوق بریزیم و قهرمانی کنیم و ازشان بخواهیم گواهی‌نامه‌ای قابل ارائه برپایمان تهیه کنند. دیگر ما مشتری و مسافر و دانشجو و دستیار نیستیم و شاید بهتر باشد واحد شمارشمان هم از نفر و تَن به فرهیخته تغییر کند. بازار رقابت بر سر احترام به ما داغ است و در این معرکه مدام بالا و بالاتر می‌رویم. حالا همه توی آسمانیم و روی زمین کسی نماده که از آن پایین نگاهمان کند تا برایش دست تکان دهیم. دوباره همه‌جا شلوغ و پرت‌ترافیک است و باید ساعت‌ها پشت چراغ قرمز بمانیم و به راننده‌های کناری بدویبره بگوییم و به راننده‌ای که شیشه را بالا می‌کشد تا صدای ما را نشنود بگوییم برای ما ادای روشنفکری درنیا، ما جایی خلوت و خوش آب و هوا می‌خواستیم و حقم‌ان این نبود. چندوقت دیگر فرهیخته هم تکراری می‌شود و می‌رود توی صندوق و آن‌وقت به مقام دانشمندی ناثل می‌آیم و همه ۷۰ میلیون جمعیت با هم از منظومه شمسی خارج می‌شویم. ولی هرکجا که رویم، وصله همیم.

آن‌سوی تاریخ

بایاد و خاطره «شاهرخ مسکوب» ۱۰ سال پس از او

آزاده‌ای شریف



نمایشگاه آثار جوزپه آرچیمبولدو، نقاش معروف ایتالیایی، رفتیم. این نقاش شیوه خاص و یگانه‌ای دارد و آن اینست که با ترکیب عناصری که هیچ کاری با صورت آدم ندارند، مثل میوه‌ها یا چیزهای دیگر صورتگری می‌کند. البته نمایشگاه‌هایی که در این باغ برپا می‌شود فقط در قصرکونه‌ای که آثار آرچیمبولدو را در آن دیدیم، نیست. بلکه نمایشگاه‌های بسیاری در هوای آزاد، خصوصاً نمایشگاه عکس اغلب در آن ترتیب داده می‌شود. دسته موزیکی هم روزهای یکشنبه یا در جشن‌ها می‌کوشند فضای باغ را آهنگین کنند. ما مدتی در این باغ قدم می‌زدیم و بحث می‌کردیم درباره حافظ و شاهنامه و اساطیر ایرانی و هندی با کتاب مفصلی که مسکوب در دو جلد نوشته بود، درباره زندگی خودش در غربت به نام «روزها در راه» که در پاریس چاپ شده است. در کافه‌ای که در باغ هست قهوه‌ای می‌خوردیم، بعد من او را تا خانه‌اش مشایعت می‌کردم و خودم به خانه، که در ۱۰کیلومتری جنوب پاریس است، برمی‌گشتم. شاهرخ تنها زندگی می‌کرد. آپارتمانش کوچک بود اما پر از کتاب. به تاریخ و فرهنگ ایران بسیار علاقه‌مند بود و به هنر اروپا هم. اغلب به موزه می‌رفت. می‌دانید پاریس از حیث موزه‌های هنری در جهان یگانه است. به موزه لوور و موزه دورسه، که می‌شود گفت به آثار نقاشی امپرسیونیسم اختصاص دارد، یاد می‌رفت و ساعت‌ها جلو پرده‌های نقاشی می‌ماند و محو تماشای آنها می‌شد. هر وقت من با او بودم توضیحاتی درباره آنها می‌داد که حظ می‌کردم و در دل به عمق اطلاعات و قوه تشخیص و تمیز هنری‌اش آفرین می‌گفتم. شب‌های نوروز و یلدا را، نه هر سال، ولی بیشتر با هم بودیم. ایرانیان در پاریس انجمن‌های فرهنگی متعددی دارند. ما هم در یکی از این انجمن‌ها عضویم و البته نوروز و یلدا را جشن می‌گیریم و درد غربت را به‌قدر چندساعتی در کنار ایرانیان از وطن دورافتاده دیگر و کنار سفره هفت سین یا سفره شیچره از یاد می‌بریم.

در این‌اواخر جمعی از شاهنامه‌دوستان او را ترغیب کرده بودند که هفته‌ای یک‌بار ساعتی درباره شاهنامه حرف بزند. بحث بر سر زبان شاهنامه و ریشه‌های افسانه‌ها و داستان‌های حماسی آن و آیین‌های باستانی بود. تقریباً در همان زمینه‌ای که خانم مهری بهفر به‌تازگی کار می‌کنند و شاهنامه را بیت به بیت معنی و ریشه واژه‌های آن را تشریح می‌کنند و درباره افسانه‌های آن توضیح می‌دهند. بحث شاهرخ البته نمی‌توانست دامنه و ژرفای کار خانم بهفر را داشته باشد اما در جای خود بسیار مغتنم و مفید بود. اینجا لازم می‌بینم به کار و هست این بانوی فرزانه آفرین و به خودشان درود بگویم و آرزو کنم که توفیق یابند کار بسیار پرازششان را به پایان برسانند.

شاهرخ آزاده‌ای شریف بود، با دلی به وسعت دریا که با توفان عتق به ایران می‌تپید. روحش شاد باد.

گزارش فردا

دریغ فضای عمومی از شهروندان

اینجا مجلس است؛ خانه ملت. در ابتدای در ورودی شمالی این خانه، ساخت‌وساز عجیب‌وغریبی به راه افتاده است. اغلب نمایندگان یا در جریان ماجرا نیستند یا تمایلی به گفت‌وگو ندارند یا به یکی از روش‌های مرسوم، خبرنگار را دور می‌زنند. گویا این تصمیم‌ها از سوی برخی نهادهای مسئول در داخل مجلس گرفته شده و نمایندگان هم چندان دل خوشی از این تغییرات ندارند. از مترو بهارستان که به سمت در شمالی مجلس بیایی، در پیچ خیابان، هیچ حفاظی پیش روی عابر پیاده نیست، موتورها و ماشین‌ها، سر پیچ سرعت کم نمی‌کنند و دالان آبی‌رنگ به حقوق ابتدایی شهروندان عابر، تعرض کرده و معلوم نیست تکلیف عابر پیاده در چند قدمی خانه ملت چه می‌شود؟ جالب آنکه با وجود نقدهای صورت‌گرفته، در سال ۹۴، میزان پیشروی دیوارهای آبی حفاظتی بیشتر از اواخر ۹۳ شده است. حالا جز پیاده‌راه غری می‌دان، فضای بیرونی در شمالی مجلس از انظار عمومی دور شده و ساخت‌وساز عجیب و البته بی‌قواره‌ای در جریان است.

البته گویا این دالان بناست مراجعان نمایندگان را مستقیم به در شمالی وصل کند؛ اما دریغ از یک نظرخواهی ساده و دریغ از کمترین توجه به نقش عابر پیاده و فضای عمومی.

تکنه اینکه متأسفانه این‌بار نه در چند قدمی که درست مقابل مجلس، حقوق شهروندی مردم نادیده گرفته شده و صدایی از کسی برنخاسته است. بهروز نعمتی، عضو هیات‌رئیسه مجلس، می‌گوید «تصمیم جای دیگری گرفته شده و نمایندگان در جریان نیستند». باین‌حال انتظار این است که دست‌کم چند نماینده به این رفتار اعتراض کنند. البته «حسن کامران»، نماینده اصفهان، اواخر سال گذشته نسبت به این دیوار آبی حفاظتی اعتراض کرده بود؛ اما در سال جدید کمتر صدای اعتراضی در بهارستان به گوش می‌رسد؛ روزهایی که صحن علنی مجلس دایر است، گروه‌های شهروندی مختلفی برای اعاده حق صنفی خود مقابل در شمالی مجلس می‌آیند. دیروز هم تعدادی از مال‌باختگان مسکن قضات، در مقابل مجلس تجمع کرده بودند اما ساخت‌وساز آبی آن‌قدر به عرصه عمومی پیش آمده بود که همان شمار اندک تجمع‌کنندگان نیز رفته‌رفته باید به سمت خیابان شمالی میدان می‌رفتند. این در حالی است که سنت دیرینه اعتراض و تجمع مقابل در شمالی مجلس، به سنتی دیرینه در میان مردم تبدیل شده و نه‌تنها تهران‌نشین‌ها که بسیاری از اهالی شهرستان هم اینجا را بخشی از خانه خود می‌دانند، اما حالا با این تصمیم‌های جدید، نه‌تنها مسیر عابران پیاده مسدود شده و خطر آنها را تهدید می‌کند که حق ابتدایی تجمع مقابل در شمالی مجلس، رفته‌رفته خلاصه‌تر و اندک‌تر از پیش می‌شود. سکوت مجلسی‌ها در برابر این اقدام، بدون تردید هزینه‌های فراوانی به‌دنبال خواهد داشت.



آمنه شیرافکن